

# اختلافات درون شیعی ریشه ها و راهکارها

8:14 PM Saturday, July 01, 2023



## اختلافات درون شیعی: ریشه‌ها و راهکارها

در گفتگوی با حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدحسن زمانی

### چکیده

جامعه شیعه هم همچون دیگر جوامع به علت برداشت‌ها و فهم‌های متفاوت دچار اختلافات و دسته‌بندی‌هایی شده است که دریافت ریشه و عوامل آن، اولین گام در مقابله با این اختلافات است. این تقسیم‌بندی‌ها از چند منظر جامعه شیعی را به گروه‌ها و دسته‌های متفاوت تقسیم کرده است. از جمله این اختلافات، اختلاف بر مسئله تقریب است. جامعه شیعی در موضوع تقریب و وحدت به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند؛ یک گروه به وحدت و تقریب با مذاهب اسلامی و اهل سنت معتقدند و گروه دیگر مخالف با وحدت و تقریب هستند که دلیل آن اختلاف در برداشت‌هاست. انقلابی و غیرانقلابی، متدین و سکولار، متحجر و متمدن، اختلاف در فلسفه و عرفان و روشنفکرمایی و عقل‌گرایی از دیگر عواملی هستند که موجب انقسام و اختلاف میان گروه‌های شیعی می‌شوند. در این گفتگو پس از برشمردن این عوامل، راهکارهای مقابله با اختلافات درون شیعی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این مسیر سه گام اصلی پیشنهاد شده است که عبارتند از: ۱. شناسایی شاخصه‌های فکری هر گروه؛ ۲. شناسایی صاحب‌نظران اصلی، نهادها، دانشمندان، سخنگویان و متفکران اصلی هر جریان و ۳. راهکارهای تعامل، درمان و هم‌گرایی بین گروه‌های متضاد در یک تقسیم‌بندی کلیدواژه‌ها: اختلافات درون شیعی، ریشه‌ها، راهکارها، تقریب.



### مقدمه

اعتقاد به امامت اهل بیت و ائمه دوازده‌گانه (ع) انسجامی نسبی به خانواده بزرگ شیعه داده و همه شیعیان را همچون نخ تسبیحی به هم پیوند زده است. اما برخلاف وحدت جامعه شیعی، به این دلیل که خداوند افراد را در افکار و اندیشه‌های آزاد آفریده، برداشت‌های متفاوتی از آموزه‌های شیعه توسط شیعی مسلکان انجام شده است. همین مسئله سبب شده جامعه شیعی به دلایل مختلف پذیرای تقسیم‌بندی‌های گوناگونی باشد که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

### ۱. وحدتی و غیروحدتی

جامعه شیعی در موضوع ولایتی بودن و تقریب و وحدت به دو گروه کلی تقسیم می‌شوند؛ یک گروه به وحدت و تقریب با مذاهب اسلامی و اهل سنت معتقدند و گروه دیگر، مخالف با وحدت و تقریب هستند. مقصود از مخالف، اعم از این است که غیرمتمایل و معتقد به وحدت باشند یا در حال ستیز با تقریب. در هر صورت، هرکدام برای خودشان منطقی دارند و به همین خاطر، باید خاطر نشان ساخت که عامل اصلی اختلاف رویکردها، تقسیم‌بندی‌ها و جناح‌بندی‌ها اختلاف برداشت‌هاست نه عناد.





با کمال تأسف، ما شاهد واقعیت تلخی هستیم که افراد تندروی هر جناح، طرف مقابل خودشان را معمولاً به عدم صداقت، عناد، دنیاطلبی، جاه‌طلبی، حسادت و یا نداشتن تقوا متهم می‌کنند. این برجسب‌ها، برجسب‌های غلط و مصداقی از سوءظنی است که خداوند در قرآن کریم ما را از آن منع کرده است. احادیثی هم از اهل بیت (ع) داریم که به ما تأکید کرده‌اند که اگر در موضوعی پنجاه احتمال خلاف می‌دهید که فردی منحرف باشد، اما یک توجیه برای آن احتمال پیدا می‌شود، شما در مقابل پنجاه احتمال جزم و خلاف، همان یک احتمال صواب را موظف هستید که اخذ کنید. حال چرا برای مسئله تأکید شده است؟ به این دلیل که ائمه (ع) شاهد این بودند که افراد در قضاوت تندرو هستند. در احادیث داریم «دَعَّ فَعَلَ أَخِيكَ إِلَى أَحْسَنِهِ». این نکته‌ای است که بسیاری از شیعیان به آن عمل نمی‌کنند؛ یعنی قائل‌اند که «دَعَّ فَعَلَ أَخِيكَ إِلَى أَسْوَأِهِ» و لذا غالباً بدترین احتمال را در نظر می‌گیرند. نتیجه این داوری بد و سوءظن، جایگزینی نفرت به جای محبت و واگرایی به جای هم‌گرایی است؛ اینها میوه‌ها و ثمرات تلخی هستند که وجود دارند.

تازه اینها اولین و نرم‌ترین ثمره‌های تلخ این رویکرد هستند. بدترین ثمرات بعد از این حاصل می‌شود که تنازع، کشمکش‌ها، تهمت‌ها، غیبت‌ها، درگیری‌ها، جنگ‌ها و ترورها رخ می‌دهد. از نگاه من، ترورهایی که در جوامع اسلامی انجام می‌گیرد، میوه‌های تلخ همین ریشه فتنه یعنی سوءظن در نیت‌هاست. اگر وهابی‌ها شیعه را مشرک و واجب‌القتل می‌دانند نه به دلیل تفاوت در آراء، بلکه به دلیل سوءظنی است که در نیت شیعه دارند. خود تفاوت داشتن، چه تفاوت در فقه و چه تفاوت در عقیده اگر صادقانه باشد، موجب حکم قتل نمی‌شود و خودشان هم تصریح کرده‌اند به اینکه اگر فردی برای یک تأویل ذهنی خطایی دچار یک عمل شرک‌آمیز شده است، مشرک نیست. یعنی در حقیقت بین عمل شرک‌آمیز و عامل به آن تفکیک قائل می‌شوند و آن نشانه این است که اعمال، رفتار و عقاید موجب مشکل نیست تا وقتی که در کنار آن پیوستگی به نام «نیت سوء» ضمیمه نشود.

آنچه متأسفانه در جامعه ما حاکم است، تحلیل‌های غلط نسبت به نیت‌هاست. منشأ بیشتر تنازع‌ها و ناسازگاری‌هایی که بین جریان‌های درون شیعی و یا درون اسلامی رخ می‌دهد، سوءظن نسبت به عقیده و نیت افراد است. از این رو، داوری اصلی برای درمان تنازع بین جریان‌های درون شیعی و درون جامعه اسلامی را عمل به همین آیه شریفه می‌دانم که قرآن



کریم می‌فرماید: «إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»<sup>۱</sup>. من معتقدم که این آیه مصداقی از آن نسخه شفابخشی است که قرآن می‌فرماید: «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ»<sup>۲</sup>. همین یک آیه خود شفای بسیاری از تنازع‌های موجود در درون شیعه است. اینکه چرا این بدبینی و سوء ظن نسبت به نیت دیگران در جامعه ما پیدا می‌شود، با ژرف‌نگری می‌توان دو عامل را در آن مؤثر دانست:

### الف) دوری از همدیگر، بیگانگی و نبود ارتباط مستقیم

خود این دوری زمینه را برای بدبینی‌ها و سوء ظن‌ها فراهم می‌کند. وقتی دو اندیشمند شیعی دارای دو تفکر متفاوت و حتی متضاد چند جلسه با هم بنشینند و یا با هم سفر بشوند و یا دو سه شب هم اتاق باشند، مواضع اینها نسبت به یکدیگر عوض می‌شود. ممکن است که دیدگاه‌های آنها عوض نشود، ولی رفتارشان با هم دیگر عوض می‌شود. برای نمونه، دو فقیه بزرگوار یعنی صاحب جواهر و صاحب حدائق که نماد دو جریان متفاوت در بین فقهای شیعه هستند، اگرچه دیدگاه‌شان با هم متضاد و متفاوت است، اما به دلیل نشستنی که با یکدیگر داشتند، با هم رفیق بودند. این دو دیدگاه هرگز با هم کنار نیامدند، اما رفیق شدند و این شدنی است. از این نمونه‌ها فراوان است. این حقیقت به این اصل برمی‌گردد که «المسلمون اذا تعارفوا تئالفوا»؛ یعنی وقتی مسلمانان از یکدیگر شناخت مستقیم پیدا می‌کنند، الفت بین آنها حاصل می‌شود و این الفت در بین جریان‌های متضاد درون شیعی خیلی زودتر حاصل می‌شود. چنانچه یک قدم هم بالاتر برویم، در درون جریان‌های امت اسلامی و مذاهب اسلامی نیز این مسئله قابل پیداشدن است و الفت را می‌توان با همین مسئله شناخت. اگر نگاهی به تاریخ بیندازیم، می‌بینیم درگذشته مرحوم شیخ طوسی، سید مرتضی، سید رضی، علامه حلی و... به دلیل جلساتی که با اهل سنت داشتند رفاقت بین آنها حاصل شده است. علی‌رغم اینکه شیخ طوسی بر مذهب خویش باقی بود و عالم سنی هم از مذهب خودش دست برنداشت، ولی نسبت به یکدیگر محبت و احترام داشتند؛ نه محبت تصنعی، بلکه محبت واقع‌بینانه. شاهد آن هم این است که شیخ طوسی و بقیه علمای شیعه که در محضر اساتید اهل سنت درس خواندند، در کتاب‌هایشان صادقانه از اساتید سنی

۱. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۲.



خود تجلیل کردند. اینها تقیه، ترس و خوف نبود، بلکه واقعاً محبت صادقانه داشتند و تجلیل می‌کردند. همین رویه را در نوشته‌های علمای اهل سنتی که در محضر اساتید شیعه شاگردی کرده‌اند، نیز می‌یابیم. آنها نیز در کتاب‌های خودشان از اساتید شیعه خود تجلیل شایسته‌ای کرده‌اند و این هم از روی ترس، خوف و تقیه نبوده، بلکه محبت صادقانه بوده است. پس می‌بینیم آنها ضمن حفظ عقاید خود، توانستند با هم الفت پیدا کنند.

فراتراز درون امت اسلامی، اختلافاتی که حتی بین ادیان آسمانی وجود دارد؛ بنده معتقد هستم که برای اینکه ما نفرت، عداوت و آگرایی را در بین اندیشمندان و عالمان ادیان آسمانی به مودت و محبت تبدیل کنیم، راه‌هایی وجود دارد. واقعاً می‌شود بین یک عالم مسلمان و یک کشیش مسیحی مودت صادقانه‌ای برقرار بشود. سند بنده آیه شریفه قرآن است که می‌فرماید: «وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى». <sup>۱</sup> واژه مودت صریحاً اینجا گفته شده است. گاه با واژه‌های ولایت، دوستی و شفقت در قرآن مواجه می‌شویم نسبت به کسانی که منحرف هستند. قرآن می‌فرماید اگر با آنها با رفتار خوب تعامل داشته باشید، موجب می‌شود که بین شما ولایت به وجود بیاید و او ولی و دوست شما شود. «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» <sup>۲</sup> تعبیر قرآن دوستی صمیمانه است. این دوستی صمیمانه فقط حاصل تفاوت در شناخت عقیدتی و فقهی طرف مقابل نیست و آیه اساساً ناظر به این نیست که بگویند شما مطلب درستی به طرف مقابل بگو تا او از عقاید خودش و فقه خودش برگردد؛ صرفاً تفاوت روش است. تفاوت روش، در روح و روان تأثیر می‌گذارد نه در اندیشه.

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، یعنی به آن روشی که بهتر از روش و برخورد بد است. پس سخن بر سر روش‌هاست. روش‌ها افراد را عوض می‌کند و در مقابل چه می‌آفریند؟ او، یعنی همان که عداوت را به ولی حمیم تبدیل می‌کند: «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ». در تاریخ اسلام اگر بخواهیم تجسم عینی این دیدگاه نظری را پیدا کنیم، بارزترین مصداق آن خود حضرت محمد (ص) است. اینجا سخن از محتوا نیست و گفته نمی‌شود

۱. سوره مائده، آیه ۸۲.

۲. سوره فصلت، آیه ۳۴.



ای پیامبر، حرف ها و محتوای شما جامعه را عوض می کند، بلکه به ایشان گفته می شود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ این خُلُق یعنی رفتار و این غیر از گفتار و مطالب محتوایی است. و همین خلق عظیم است که اثر می گذارد و نفی و نبود همین اخلاق و روش عملی است که مشکل ایجاد می کند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفَقَضُوا مِنْ حَوْلِكَ»<sup>۱</sup>. لاین بودن جزو روش است؛ از سنخ محتوا نیست. این نکته به عنوان مبنا و راهکار درمان اصلی برای تنازع های موجود می باشد. به تعبیر دیگر، شاه کلید اصلی برای درمان همه این معضلات، نخست شناخت مستقیم، رفت و آمدها و ارتباطات مستقیم و دوم، رفتارهای دوستانه و سوم، از بین بردن سوء ظن نسبت به نیت افراد و جایگزینی حسن ظن به جای آن است.

سؤال این بود که چرا بدبینی و سوء ظن نسبت به نیت دیگران در ذهن جامعه ما غلبه پیدا کرده است؟ عرض کردم دو علت و دو ریشه وجود دارد؛ دلیل نخست، جدایی و دور بودن افراد از هم دیگر و نبودن ارتباطات است. وقتی در بین حوزویان، جریان ولایتی با غیرولایتی تماس مستقیم و نشست های مستقیم ندارند، طبعاً نسبت به نیت هم بدبین می شوند. ما یک گروه تقریبی ها را داریم؛ وقتی یک شخص معتقد به ولایت ائمه (ع) که نسبت به موضوع امامت خیلی جدی است و دلش برای امامت می تپد، می بیند که یک نفر عالم مسلمان تقریبی شده و با اهل سنت نشست و برخاست دارد، لبخند می زند و با آنها گفتگو می کند و خطاب به آنها می گوید، ما منابع و حرف های مشترک داریم؛ اختلاف هایمان اندک است. با شنیدن این حرف ها ملتهب می شود؛ چرا؟ چون او در ذهنش این تحلیل را می آورد که این عالم شیعه تعصب و پایبندی به مذهب شیعه و امامت ندارد و اگر هم به آن باور داشته باشد، امامت را امری جزئی می داند، درحالی که امامت یکی از ارکان عقیدتی تشیع است. پس عملاً امامت را ذبح می کند و نشان می دهد که اعتقاد چندانی به امامت ندارد. این تحلیل او کاملاً ناشی از سوء ظن است. تحلیل هایی از قبیل اینکه او اعتقاد به امامتی ندارد یا پول و ریاست به او می دهند و به خاطر جاه طلبی و حقوق حاضراست که از امامت دست بردارد. لذا نسبت به نیت عالم تقریبی سوء ظن پیدا می کند؛ حال آنکه نه نیت پول در وجود این عالم تقریبی است، نه نیت جاه طلبی و ریاست و نه ضعف اعتقاد به مسئله امامت.

۱. سوره قلم، آیه ۴.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.



حال چرا چنین تحلیلی برای او به وجود آمده است؟ به این دلیل که با او گفتگو نکرده و از دور داوری می‌کند. عکس قضیه هم ممکن است اتفاق بیفتد. یعنی عالم تقریبی نسبت به آن فرد ولایتی ممکن است نظر سوء پیدا کند؛ زیرا یک تحلیل غلط در ذهنش تداعی می‌کند و آن تحلیل غلط این است که او ضد انقلاب است؛ محب امام خمینی (ره) نیست و با اصل انقلاب مشکل دارد. یا اینکه مستقیم یا غیرمستقیم از انگلیس پول می‌گیرد. به بیان دقیق‌تر، نیت و انگیزه او را پول‌گرفتن می‌داند؛ درحالی‌که ممکن است اصلاً نیت او این نباشد و اگر نیت او چنین چیزی نباشد، این سوء ظن اثم و گناه می‌باشد. زیرا ما می‌بینیم او اگرچه بر تفکر تقریبی نقد دارد، اما امام خمینی (ره) را هم خیلی دوست دارد. این اولین عامل دوری است.

#### ب) توجه نکردن به دستور قرآن کریم مبنی بر نداشتن سوء ظن

ممکن است این فرد حافظ و حتی ممکن است مفسر قرآن باشد و در شرح این آیه (إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ) چندین صفحه مطلب نوشته باشد؛ اما هیچ‌وقت حاضر نشده است که به خودش برگردد ببیند که آیا خودش به این آیه عمل می‌کند یا نه؟ شاید این تشبیه چندان درست نباشد؛ اما ملاک در اینجا، همان ملاک در آیه شریفه قرآن است که نسبت به غیرمسلمانان و یا منافقانی که احیاناً حافظ قرآن هستند، می‌فرماید: «كَمَثَلِ الْجَمَارِ يَتَحِيلُ سَفَرًا»<sup>۱</sup>. مثلاً وهابی‌ها در عربستان آیات قرآن را که در مورد مبارزه با یهود و صهیونیسم است، حفظ هستند؛ خیلی هم زیبا و خوش صوت می‌خوانند، اما به آنها عمل نمی‌کنند. نه اینکه اعتقاد داشته باشند که نباید به آیه قرآن عمل کرد؛ خیر. متدین هستند، ولی هرگز توجه نکرده‌اند که این آیه به خود آنها برمی‌گردد که آیا آنها به این آیه عمل می‌کنند یا خیر. یکی از عیب‌های بسیاری از افراد این است که وقتی تذکری از آیات و یا روایات و یا نکته‌ای از فردی می‌شنوند، سعی می‌کنند تذکره‌های اخلاقی و عیب‌ها را با دیگران تطابق دهند که چه کسی آن عیب را دارد و چه کسی ندارد؟ مثلاً وقتی فرد می‌شنود که سوء ظن بد است و ممکن است با سوء ظن به اشتباه دچار شود، به خودش رجوع نمی‌کند که آیا سوء ظن دارد، بلکه در مقابل، فوراً نسبت به دیگران متمرکز می‌شود که آیا آنها نسبت به خودش یا دیگران سوء ظن دارند یا نه و این طبع بشر است.

۱. سوره جمعه، آیه ۵.





بسیار زیبا خواهد بود که انسان هنگام قرائت قرآن اگر با نقد، نصیحت، اندرز و یا اندازی مواجه می‌شود، آن را به خودش برگرداند و اول عیب خودش را ببیند و بعد عیب‌های دیگران را؛ اگر انسان به این مقام برسد، به «مقام طیبه» رسیده است که «طوبی» در اختیارش قرار می‌گیرد. چنان‌که پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عَيْبِ النَّاسِ» این افراد حیات طیبه دارند و متأسفانه اکثر ما چنین رویکرد و روحیه‌ای نداریم.



این مطلب که عنوان شد، پیرامون درمان است. ریشه‌ی تنازعی که وجود دارد، مسئله سوءظن نسبت به نیت افراد می‌باشد و درمانش هم عمل کردن به آیه شریفه قرآن است؛ مبنی بر اینکه انسان سوءظن را کنار بگذارد و حسن ظن نسبت به دیگران را جایگزین آن کند. اگر این مطلب را قبول داشته باشیم، طبعاً وظیفه داریم تمامی جریان‌های فکری شیعی را دوست بداریم و با همه آنها رابطه صمیمانه و دوستانه داشته باشیم. به جز کسانی که از دین دست برمی‌دارند و از جامعه شیعی جدا می‌شوند.

بنابراین، جامعه شیعی از منظرهای گوناگون به اقسامی تقسیم شده است؛ دسته اول تقسیم گروه‌ها به تقریبی - وحدتی و غیروحدتی (ولایتی) است. هرکدام از این گروه‌ها ویژگی‌ها و عناصری دارند که باید عناصر مبنایی هر دیدگاه را فهرست کرد و مشخص نمود طیف غیرتقریبی یا ولایتی چه شاخص‌ها و تقریبی‌ها و وحدتی‌ها چه شاخص‌هایی دارند. آن ویژگی‌ها را باید شمرد و سپس مجموع آنها را روبه روی هم قرار



داد تا مشخص شود آیا اینها قابلیت سازگاری با یکدیگر را دارند یا ندارند؛ که به اعتقاد من این سازگاری وجود دارد.

### ۱. انقلابی و غیرانقلابی

دسته دوم، تقسیم شیعه به طیف انقلابی و غیرانقلابی است. جامعه شیعی ما به سه طیف انقلابی، غیرانقلابی و ضدانقلاب تقسیم شده است. این تقسیم برخلاف دسته‌بندی پیشین، اساساً به مسئله ولایت ارتباطی ندارد. یک طیف انقلابی هستند؛ یک طیف که نه تنها در جامعه شیعه، بلکه در حوزه علمیه هم هستند، غیرانقلابی‌اند؛ یعنی نسبت به انقلاب بی‌تفاوت هستند و با آن کاری ندارند. یک طیف هم ضدانقلاب‌اند و از اساس انقلاب را کاری غلط و خطا می‌دانند. منظور از ضدانقلاب ضرورتاً کسی نیست که درگیری می‌شود. افرادی که با انقلابیون درگیری شدند کم بودند؛ امثال کسانی مانند گودرزی و گروه فرقان که در اوایل انقلاب با انقلابیون و روحانیون درگیر شدند، ترور کردند و مغز متفکر شورای انقلاب را منفجر کردند، کم بودند. گاه این فرد ضدانقلاب طلبه و حوزوی است و گاه غیرحوزوی؛ اما عضو جامعه شیعی ماست. جریان‌های متعدد ضدانقلاب کنونی اعم از سلطنت طلبها و دیگران همه شیعه هستند. پس ما شیعه ضدانقلاب داریم و شیعه انقلابی؛ اینها هم ربطی به مسائل ولایت ندارد؛ البته هرکدام از اینها عوامل متعدد و شاخصه‌هایی دارد. اگر حوزه و مؤسسات حوزوی برای درمان این موضوع بخواهند اقدامی بنیادی و علمی انجام دهند، پیشنهاد من این است که شاخصه‌های اصلی و عناصر تکوین دهنده هر یک از این جریان‌های فکری را و نیز مهره‌های اصلی هر جریان را نام ببرند و آنها را روبه‌روی هم قرار دهند تا قابل درمان بودن یا نبودن آن را بتوان تشخیص داد.

### ۲. متدین و سکولار

ما یک جریان شیعی متدین و متعبد داریم و یک جریان شیعی سکولار و لیبرال. این تدین و تبعید نیز ارتباطی به موضوع ولایت ندارد. لذا باید بررسی شود که عناصر تکوین دهنده این دو جریان چیست؟

### ۳. متحجر و متمدن

به عنوان تقسیم چهارم، لازم است به تقسیم دیگری در درون جامعه شیعی اشاره کنیم که عبارت است از جریان شیعی متحجر و جریان شیعی متمدن. این دو جریان با هم مخالف



هستند. مصادیقی از هر دو جریان را هم در بین حوزویان و غیرحوزویان داریم. این تقسیم را می‌توانیم جریان متحجر و جریان متمدن یا اسلام تحجری و اسلام تمدنی بنامیم.

#### ۴. اختلاف در فلسفه و عرفان

تقسیم پنجم به فلسفه، عرفان و تصوف برمی‌گردد. ما در درون حوزه علمیه، جریانی مخالف با فلسفه و عرفان و جریانی موافق با آن داریم؛ البته جریان سومی هم طرفدار تصوف است. اینها سه جریان متفاوت و متضاد با هم هستند. جریان تصوف در درون حوزویان ضعیف‌تر است، ولی در درون جامعه شیعی پررنگ‌تر می‌باشد. ما طریقت‌های تصوف متعددی در جامعه شیعی داریم؛ از طریقت شاه‌نعمت‌اللهی گرفته تا تصوف گنابادی تا نوربخشی و کشتیه، ترابیه، حیدریه و... دسته‌ای از اینها جزو شیعیان هستند و البته در درون آنها اهل سنت هم قرار دارند. به همان دلیلی که در مقدمه عرض شد، نباید نسبت به نیت آنها سوءظن داشته باشیم. اکثریت قاطع اینها صداقت دینی دارند؛ چه افرادی که مدافع فلسفه و عرفان هستند، مانند امام خمینی (ره) و چه کسانی که مخالف شدید آن می‌باشند، مثل برخی از مراجع موجود در قم و نیز مکتب تفکیکی‌ها در مشهد که خواندن و تدریس فلسفه را حرام می‌دانند. ما در اکثریت قاطع آنها شاهد یک نحوه صداقت دینی هستیم؛ صداقتی ستودنی. چرا می‌گوییم ستودنی؟ چون تعدادی از اینها حاضر شدند از همه لذت‌های مادی دست بشویند. شیعه‌ای که طریقت تصوف را به قیمت دست‌کشیدن از لذت‌های مادی انتخاب می‌کند را نمی‌شود به سوءنیت متهم کرد.

#### ۵. روشنفکر مآبی و عقل‌گرایی

دسته‌بندی دیگر، گرایش به روشنفکر مآبی و وهابیت‌زدگی از طرفی و عقل‌گرایی اصولی از سوی دیگر است. نمادهای این جریان در دهه‌ها و سده‌های اخیر را می‌توان در آقای برقی، قلمداران و افرادی مثل ایشان دید. یک مقدار عامیانه‌تر و اجتماعی‌تر نگاه کنیم، جریان انحرافی که در این دهه اخیر در خوزستان به وجود آمد و بسیاری از جوانان شیعی به طرف آن سوق داده شدند، اینها دچار یک نحوه وهابیت‌زدگی و روشنفکری مآبانه بودند. اغلب کسانی که در خوزستان با ما درگیر شدند، از تشیع دست برنداشتند؛ یعنی تعداد افرادی که سنی شدند بسیار اندک بود. این قبیل افراد خودشان را شیعه می‌دانند؛ برقی هم می‌گفت من یک عالم شیعه هستم، اما مشکل اینجاست که اینها نتوانستند برخی از تعبدیات مذهب



شيعه مانند توسل، تبرک و غيبت طولانی حضرت مهدی (ع) را درک و هضم کنند و معتقد شوند. چون عقل مادی قدرت تحليل اين قبيل موارد را ندارد؛ لذا دچار عقل‌گرایی افراطی و به‌تعبير دقيق‌تر، عقل‌محوری شدند و چون عقل مادی چنين مسائلی را تأييد نکرده، بلکه مشروعيت اين ديده‌ها را رد می‌کند، به همين خاطر با حفظ تشيع خودشان، با اين اصول شيعی به مبارزه برخاستند. آنچه الان در خوزستان وجود دارد اين پديده است.

مشکل وهابيان هم همين است. وهابی‌ها هم چند عيب و بيماری دارند که حالتی پارادوکسی را در آنها نمايان می‌سازد. یکی بيماری به تحجرو ديگری، بيماری روشنفکرمآبی؛ يعنی دو بيماری به ظاهر متضاد که قابل جمع نيستند؛ اما در درون اينها جمع شده است. روشنفکرمآبی آنها جایی نمود می‌يابد که هرچه فکری کنند، نمی‌توانند پذيرند انسانی که مرده است حیات برزخی دارد و می‌تواند در آن حیات بشنود، ببیند و حرف بزند و از خدا چیزی بخواهد؛ لذا توسل، تبرک جستن به ضريح ائمه طاهرين (ع) و اعمالی مانند اين را رد می‌کنند. زيرا هرچه فکری کنند، می‌بينند ضريحی که از آهن و ديواری که از سنگ ساخته شده است، دست‌کشيدن به آن، چه یک بار و چه هزار بار، فايده‌ای ندارد. از اين رو، از باور به تبرک دست برمی‌دارند و با تبرک جستن مبارزه می‌کنند. اين روشنفکرمآبی و عقل‌محوری آنهاست. اما از سویی تحجرات آنها آشکار می‌شود که وجه بارز آن جمود بر ظاهریات و روایات يعنی عقل‌گریزی است. فرياد اينها مبارزه با تعبدیاتی است که با عقل قابل تحليل نيست؛ يعنی عقل مادی نمی‌تواند آنها را تحليل کند.

بررسی هرکدام از اين جريان‌ها، احتياج به یک نشست مستقل دارد. پيشنهادم اين است که صاحب‌نظران پيرامون همين تقسيم‌ها صحبت کنند و سه موضوع را در دستورکار قرار دهند: ۱. شناسایی شاخصه‌های فکری هرکدام از گروه‌هایی که در یک دسته قرار می‌گیرند؛ ۲. شناسایی صاحب‌نظران اصلی، نهادها، دانشمندان، سخنگویان و متفکران اصلی هر جريان؛ چون گاه اندیشه‌ها در درون آنها تبلور می‌يابد؛ ۳. راهکارهای تعامل و درمان، و هم‌گرایی بين گروه‌های متضاد در یک تقسيم که به اعتقاد من برای همه اينها راهکاری وجود دارد.

